

خودشناسی

دوره‌ی هجدهم - جلسه ۲

استاد حسین نوروزی

(بهار ۱۳۸۳)

در جلسه‌ی گذشته بحث مقدماتی خودشناسی را خیلی سریع و فشرده بیان کردیم. اما در این جلسه بحث خودشناسی را شروع می‌کنیم و دوستان را خیلی معطل مقدمات نمی‌کنیم، گرچه در بیان آن مقدمات هم فواید و آثار بسیار خوبی بوده و هست، ولی چون در دوره‌های گذشته مفصل به آنها پرداخته و بررسی شده، دوستان را به دوره‌های قبلی ارجاع می‌دهیم.

همه‌ی حقایق درون خود ما هست

عرض کردیم که همه‌ی آن حقایقی که در کمال و سعادت ما مؤثر است، در درون خود ما هست. یعنی **خدای متعال که ما را خلق فرموده، همه‌ی آنچه را که برای ما لازم بوده در درون ما قرار داده است.** این طور نیست که انسان که مخلوق خدا و اشرف مخلوقات است، هنگامی که آفریده شد^۱، چیز ناقصی بوده که نیاز باشد این مخلوق را کامل کنند. همه‌ی حقایق، در درون خود انسان هست. هنگامی که یک سازنده وسیله‌ای را می‌سازد، توضیحات روش استفاده از آن را هم درونش قرار می‌دهد. مثلاً اگر یخچال خریدی، در آن را که باز کنی، یک دفترچه درون آن هست. دفترچه را که باز کنی می‌بینی در آن نوشته است که از این یخچال چگونه باید استفاده کنی. مثلاً اینکه عمرش چقدر است، اگر خراب شد به کجا مراجعه کنی و ... همه‌ی این مطالب در آن نوشته شده است. حالا خدای متعال که یک انسان با این عظمت خلق کرده است، آیا می‌تواند دفترچه‌ی همراه و دستورات عمل نداشته باشد؟

همه چیز در درون ما هست. اما نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که آن حقایقی که در درون ما وجود دارد و ما هم می‌دانیم، در ضمیر ناخودآگاه ماست. یعنی اگر قبل از مباحث خودشناسی، قبل از نشستن در مکتب انبیا و بهره بردن از حکمت و فیوضات کلمات آنها، از شما بپرسند که محتویات

^۱. الذی احسن کل شی خلقه (سجده/7). لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (تین/4). فتبارک الله احسن الخالقین (مؤمنون/14).

درون شما چیست؟ حقایق موجود در جان شما کدام است؟ نمی‌توانی بگویی. آنچه که می‌گویی چیزهایی است که در ضمیر خودآگاه شماست. یک مراجعه می‌کنی و آنها را بیان می‌کنی.

الان اگر از شما پرسیم که خواسته‌ی شما چیست؟ **مهم‌ترین خواسته‌ی واقعی شما کدام است؟** شما در زندگی چه هدفی را دنبال می‌کنی؟ شما مراجعه‌ای به ذهن و اطلاعات ذهنی خود می‌کنی، سری به حافظات می‌زنی و یک سری خواسته‌هایی را مطرح می‌کنی. اگر مثلاً الان گرسنه‌ات باشد، می‌گویی: الان بهترین خواسته‌ای که من دارم این است که یک غذای خوب، خوشمزه و مناسب حال من فراهم شود، تا آن را بخورم. اگر ازدواج نکرده‌ای و مجرد هستی، می‌گویی: می‌خواهم ازدواج کنم. اگر خانه نداری، می‌گویی: می‌خواهم خانه پیدا کنم، اگر ماشین نداری می‌گویی: می‌خواهم ماشین داشته باشم. هر شخصی به آن خواسته‌های ظاهری‌اش مراجعه‌ای می‌کند و آن را بیان می‌کند اما به آن خواست واقعی که در ضمیر ناخودآگاهش است، توجه نمی‌کند. چرا؟ چون ناخودآگاه است. دقت کنید که هم وجود دارد و هم در ضمیر ناخودآگاه است. **ما خیال می‌کنیم اگر ما چیزی را نفهمیدیم، آن چیز وجود ندارد. اما در واقع هم هست، هم در ناخودآگاه ما قرار دارد، ولی ما نمی‌فهمیم؛ نه این که برای همیشه نمی‌فهمیم.** بلکه ابتدا نمی‌توانیم آن را کشف کنیم، بیرون بکشیم و به آن توجه کنیم. هر چند که وجود دارد و ما هم بر اساس آن عمل می‌کنیم. خواسته‌ای در وجود ما نهفته است و همه‌ی ما با تمام آن خواسته‌هایی که فکر می‌کنیم داریم، از قبیل خوردن، خوابیدن، ازدواج و ...، در جهت تأمین آن خواسته‌ی واقعی، اصلی و نهایی پنهان در درون ذاتمان در حال حرکتیم و به آن سمت می‌رویم، اما در ابتدا اصلاً به آن توجه نداریم و وقتی برای ما بیان شود و به ما گفته شود، متوجه آن خواهیم شد.

خودشناسی، از درون انسان خبر می‌دهد

مباحث خودشناسی در واقع مباحث استدلالی و برهانی نیستند. در عین حال بالاترین براهین و استدلالات در مباحث خودشناسی هستند. **برهانی که در مباحث خودشناسی وجود دارد؛ از نوع اخبار است.** یعنی گوینده به جا، به موقع، خوب، دقیق و صحیح خبر بدهد، به طوری که شنونده آن خبر را دریافت کرده و تصدیق کند و به تعبیر دیگر آن را بفهمد، بگوید «درست است، قبول است و آن را فهمیدم». همچنین شنونده هم در شرایط مناسب و مساعد برای دریافت آن خبر باشد. **بیان خبر یعنی اشاره کردن به واقعیت آن چیز (مُخْبَرٌ بِهِ، که از او خبر داده شده است).** وقتی من خواستم به شما آگاهی و خبر بدهم که به عنوان مثال، در آسمان فلان ستاره را ببین، باید به آن اشاره کنم. این اشاره گاهی با انگشت است. این هم در جای خود نوعی استدلال و برهان است. منتها برهان بالبنان است یعنی بوسیله‌ی انگشتان اشاره می‌کنیم و می‌گوییم آنجاست، ببین. شما این انگشت را امتداد می‌دهی

تا ببینی آخر آن به کجا می‌رسد و آن آخر را نگاه می‌کنی. اگر گوینده دقیق اشاره کرده باشد، شنونده هم بطور دقیق دنبال این راه و این خبر را می‌گیرد و به نتیجه می‌رسد. مثل همان حقایقی که در ضمیر ناخودآگاه ما هست. البته کمی زحمت هم دارد، مانند رویت هلال ماه در شب اول است که خیلی باریک، ظریف و کم نور است. نور خورشید غلبه می‌کند و نمی‌گذارد شما خوب آن را رویت کنی و به وضوح ببینی. باید شما را دقیق راهنمایی کنند. اگر یک خورده پس و پیش شود، این طرف و آن طرف را نشان دهد، یا چشم شما ضعیف باشد، یا مانعی جلوی دید شما باشد، آن را نخواهی دید. این برهان بالبنان بود که به بیرون اشاره کردیم؛ اما برهان وجدانی یعنی به درون خودت اشاره می‌کنیم؛ می‌گوییم: شما درونت این‌گونه است، این اخبار وجود دارد که به دنبال بهشت و کمال و سعادت و خوشبختی می‌گردی؛ به خودت مراجعه کن و ببین آیا درست است یا نه؟!

کار انبیاء چیست؟

همه‌ی انبیاء الهی آمده‌اند که به ما خبر بدهند. چرا به آنها انبیاء می‌گوییم؟ انبیاء جمع نبی است، یعنی خبر دهنده. همه آنها آمده‌اند تا به ما خبر برسانند. اگر خبر را خوب بدهند؛ شما هم خبر را خوب دریافت کنید، حتماً به نتیجه می‌رسید. اما اگر آنها خبر را خوب برسانند، و شما در شرایط مناسب دریافت خبر نباشید، به سرانجام نمی‌رسید. گاهی به نتیجه رسیدن یک خبر، زمان می‌برد. مثلاً کسی که می‌خواهد ماه شب اول را ببیند، در ابتدا ممکن است نتواند. کسی که ماه را دیده است و می‌خواهد آن را به دیگران نشان بدهد، باید حکیم باشد و نباید بر سر دیگران بزند و بگوید: «خاک بر سر تو که نمی‌بینی! من که دارم به این قشنگی می‌بینم، بی‌شعور، احمق، نفهم، مگر کور هستی؟» این مسائل واقعی است و این کارها اتفاق می‌افتد. چرا؟ چون گاهی گوینده و خبر دهنده، پیغمبر و جانشین او نیست؛ شخصی عادی مانند من است که معصوم نیست. غیر معصوم هم خطا دارد، به یکباره عصبانی می‌شود؛ تا دید که طرف مقابلش نمی‌بیند، مطلبی از دهانش بیرون می‌آید، او را تحقیر می‌کند و به او توهین می‌کند. اما حکیم چه کار می‌کند؟

به عنوان مثال، شما ماشینی داری و با این ماشین در حال رفتن به شهر قم هستی. اگر در راه قم، دیدی که این ماشین پت پت می‌کند یا بد گاز می‌خورد یا اصلاً ایستاده، اگر آدم عادی باشی، عصبانی می‌شوی، به هم می‌ریزی، یک مشت هم روی داشبورد ماشین می‌زنی و پایین می‌آیی و با عصبانیت یک لگد هم به آن می‌زنی. با خودت می‌گویی: این چه ماشینی است که خراب شد. اما اگر عاقل، فهمیده و حکیم باشی، با خودت فکر می‌کنی که چه شد که این‌طوری شد، مشکل از کجای ماشین است؟ ماشین برای راه رفتن و گاز خوردن ساخته شده است. حالا چرا گاز نمی‌خورد؟ چرا ماشین ردیف نیست؟ چرا پت

پت می کند؟ احتمالات مختلف را یکی یکی در ذهنت مرور می کنی. از این جا نیست، از آنجا نیست و ... همه را بررسی می کنی، بعد عیب را پیدا می کنی و مشکل را حل می کنی! سوار می شوی و گاز می دهی. نه کتک زدی، نه اذیتش کردی، نه به آن فحش دادی و نه بد و بیراه گفتی.

وقتی که دیدیم این شخص نمی بیند، یا ما درست نشانه نرفته ایم، مثلاً انگشت اشاره مان را به طرفی گرفته ایم که ماه آن جا نیست و به مخاطب می گوییم ببین! او هم نگاه می کند و چیزی نمی بیند، که باید ما نشانه گیریمان را درست کنیم، یا مثلاً آن شخص چشمش چپ است. شما این طرف را نشان دادی و او درست نمی بیند. یک جای دیگر را می بیند. در این صورت باید به چشم های او هم نگاه کنی و ببینی وقتی آن جا را نشان می دهی، این شخص کجا را نگاه می کند. گاهی این طور است که شما داری این جا را نشان می دهی و می گویی این جا را نگاه کن، اما او انگشت شما را نگاه می کند. شما هم به او نگاه نمی کنی. گاهی خودت هم شک می کنی و می گویی: نکند من هم اشتباه می کنم. نگاه نمی کنی که ببینی اصلاً این شخص انگشت شما را امتداد نمی دهد و آخرش را نگاه نمی کند، خود انگشت را نگاه می کند.

تفاوت لفظ، معنا و مقصود

کسانی که در الفاظ گم می شوند، می گویند: «لفظی که این شخص به کار برده است، معنایش غلط است. این لفظ درست و به جا به کار برده نشده است»، تا آخر جلسه ذهنشان سراغ این رفته است که: «چرا این شخص، این لفظ را به کار برد؟ همه چیز به هم ریخته و آشوب است، حالش بد است. اصلاً چرا اشتباهی گفت؟!» توجه نمی کنند که **لفظ مهم نیست و معنای لفظ هم مهم نیست**. (فکر اولی را می کردی، اما دیگر فکر دومی را نمی کردی!) نه لفظ مهم است و نه معنای لفظ! **چیزی که مهم است این است که «مراد از استعمال این لفظ در آن معنا چیست؟ مقصود گوینده چه بود که این لفظ را به کار برد؟»** اگر این لفظ معنای غلطی هم دارد، داشته باشد. به لفظ چه کار داری؟ چرا در الفاظ و معنای الفاظ گم می شوی و گیر می کنی؟ دنبال حقایق در مُرادات بگرد. ببین او با این لفظ می خواست به کجا اشاره کند؟ اگر اشاره اش دقیق نیست، شما گیرندگی قوی داشته باش. اگر او خوب نمی فرستد، شما خوب دریافت کن. اگر گوینده عاقل نیست، شنونده باید خودش عاقل باشد. بعضی ها خیلی عاقل هستند. گوینده تا می گوید: "ف" تا فرحزاد می روند. اما بعضی ها می گویند «این "ف" را که گفت، حالا بعدش شاید می خواهد بگوید: فرنی! نمی دانیم! احتمالش هست.» اسم خودشان را هم می گذارند فیلسوف، منطقی، با شعور، با کلاس، تحصیل کرده، عالم، ملاً و باسواد.

بنابراین تمام کسانی که با حقایق سر و کار دارند و دنبال این هستند که حقایق را به شنوندگان خود منتقل کنند، تلاش می کنند که ذهن مستمعین را از آن اصطلاحات و عبارات علمی خالی کنند. هر چیزی

جای خودش را دارد. مباحث علمی جای خودش را دارد. اصطلاحات علمی در جای خودش باید استفاده شود. هر کدام کاربرد خودش را دارد. اما در مباحث خودشناسی ما دنبال خود حقیقت هستیم، نه الفاظی که ما را به حقیقت برساند یا نرساند، کاری به لفظ نداریم. اگر از الفاظ استفاده می‌کنیم، به خاطر این است که ما این الفاظ را برای آن مشارالیه به عنوان اشاره قرار می‌دهیم. شما ببینید که مقصود گوینده چیست.

انواع مراجعه به قرآن

کسانی که به قرآن مکتوب مراجعه می‌کنند، سه دسته هستند. **یک دسته به الفاظ قرآن سرگرم می‌شوند**، البته این خودش علمی است که در جای خود، به‌جا و صحیح است. این‌ها کسانی هستند که وقتی با انگشت، اشاره می‌کنی، به انگشت نگاه می‌کنند. مانند بچه‌ای که نمکدان را به او نشان می‌دهیم و می‌گوییم آن را بیاور، این بچه‌ی یک ساله نمی‌فهمد که اشاره یعنی چه و به انگشت شما نگاه می‌کند. هرچه می‌گویی: آن را می‌گویم، دستت را جمع می‌کنی با فشار پرتاب می‌کنی سمت آن چیزی که مقصودت است، هرچه بیشتر پرتاب می‌کنی به نظرش زیباتر و قشنگ‌تر می‌شود، مثل اینکه داری با او بازی می‌کنی. گاهی از شما تقلید می‌کند؛ او هم دستش را پرت می‌کند. شما حرص می‌خوری و می‌گویی: این را نگاه نکن، آن را نگاه کن، این می‌بیند که قشنگ‌تر شد، می‌آید سمت شما، می‌گویی سمت من نیا، برو آن طرف. آنقدر می‌گویی تا این بچه بزرگ می‌شود. **بزرگ می‌شود یعنی چه؟ یعنی می‌فهمد که اشاره کردن چیست. یعنی این انگشت را باید امتداد داد تا ببینی به کجا می‌خورد.** همه‌ی ما در رابطه با معارف دین و قرآن، بچه هستیم. وقتی قرآن را می‌خوانیم، الفاظش را نگاه می‌کنیم و ترجمه‌ای که زیر آن است را نگاه می‌کنیم. کسانی که از صوت قرآن لذت می‌برند و بطور مرتب قرآن گوش می‌کنند، خیال می‌کنند کار مهمی انجام شده است و دیگر به خدا رسیده‌اند. این شخص، توجهش به همان انگشت اشاره است و می‌گوید: «ببین قرآن چقدر زیباست، این کلمات چطور کنار هم ردیف شده است، مثل شعر می‌ماند!» خیال می‌کند دارد از قرآن تجلیل می‌کند. مثل کسی که به حفظ الفاظ قرآن می‌پردازد.

البته همه‌ی این کارها در جای خودش خوب است و معنایش این نیست که این کارها باید حذف شوند. دقت کنید که الان منظور ما، مطلب دیگری است. اگر این مطالب را نگوئیم، شما در همین الفاظی که ما بکار می‌بریم، دچار مشکل می‌شوید و می‌گویید: این حرف اشتباه است. توجه داشته باشید که حفظ قرآن باید مقدمه قرار بگیرد. مقدمه برای این که یک روزی که بزرگ شدی، بتوانی از این وسیله استفاده کنی و به آن مراد قرآن برسی.

بعضی به قرآن که مراجعه می کنند، سرگرم معانی و تفسیر آن می شوند. تا الان خیال می کردیم، ترجمه قرآن مربوط به الفاظ است؛ اما تفسیر قرآن و بررسی معانی آن که خوب است؛ درحالی که این هم اصل کاری نیست. البته لازم است؛ اما هدف و مقصد نیست. مثل این که غذا خوردن لازم و واجب است و اگر غذا نخوری می میری. خوابیدن واجب است، اما چون واجب است، آیا باید همه ی کارها را رها کنیم و فقط بخوریم و بخوابیم؟ نه! این ها وسیله است. بخور و بخواب. حالا بعد از آن چکار باید کرد؟ قرآن را حفظ کن! بعد از آن که حفظ کردی، چکار باید کرد؟ نگو: تمام شد، هم حفظ کردم، هم با صوت زیبا می خوانم، دیگر چه می خواهی؟ شب اول قبر هم اگر از من بپرسند: کتابت چیست؟ زود می گویم: قرآن. بگویند: بخوان! تند و تند از اول تا آخر را می خوانم. آنقدر می خوانم که ملائکه مات بمانند!

آیا بچه هایی که قرآن را به شکل های مختلف می خوانند، دیده اید؟ دهان همه از تعجب باز می ماند؛ می گویند: مثل این که ما اشتباهی سراغ ائمه رفته ایم؛ این امام است؛ هرچه این می گوید باید گوش کنی! امامان کجا این طور کارها را بلد بودند؟! این همه علما زحمت کشیده، تلاش کرده و درس خوانده اند، این بچه از همه ی آن ها جلو زده است. تمام قرآن را بلد است. اما بزرگان ما، اولیای خدا، کسانی که اهل معنا، اهل دل و اهل معرفت هستند، قرآن را غلط می خوانند. این به تجربه ثابت شده است. همین مراجع تقلید، کسانی که اهل دل هم نباشند و فقط اهل علم هستند، بالاترین درجه ی علمی طلبگی حوزه را دارند؛ اما در درس حوزه، آیه ی قرآن را غلط می خوانند و مثلاً، می گوید: «مضمونش چنین است».

«گر بود لفظ کج و معنیش راست این کجی لفظ مقبول خداست»

«ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را»

یعنی لفظ مهم نیست. برای نمونه، بلال حبشی می گفت: «أَسْهَدُ»، مخرج شین نداشت، سین به کار می برد، غلط می گفت، اصلاً أَسْهَدُ نداریم، ولی پیامبر اکرم (ص) فرمود: «سینٌ بلالٌ عِنْدَنَا شینٌ». او «سین» می گوید، اما ما «شین» برداشت می کنیم. او می گوید: «أَسْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، اما ما می گوئیم: نگفت أَسْهَدُ، گفت «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». اما نه با زبانش بلکه با دلش گفت. دلش «أَشْهَدُ» گفت.

بعضی افراد از تفسیر هم گذشته اند، به حقیقت و تأویل قرآن رسیده اند. یعنی این آیه را که خواندی، تفسیر و ترجمه اش را هم که خواندی، بین آخر کار به کجا اشاره می کند و نهایتاً کجا را نشانه گیری کرده است؟ قرآن، یک ماجرای را تعریف می کند، یک قصه ای می گوید، تفسیرش هم مطلب را باز می کند، توضیح می دهد که این قصه چه بود، کجا نازل شد، همه این مطالب را هم بیان می کند، حالا خدا همه ی این ها را گفت تا چه بشود؟ به این «تأویل قرآن» می گویند. بنابراین تأویل قرآن که همان حقیقت قرآن است، یک چیز بیشتر نیست. تفسیر هر آیه ای، مخصوص به خودش است. ترجمه ی هر کلمه ای از کلمات قرآن، مخصوص به خودش است. چقدر قرآن کلمه و معنا و تفسیر دارد؟ اما چقدر

تأویل و حقیقت دارد؟ یکی بیشتر نیست. **همه‌ی قرآن چه می‌خواهد بگوید؟** این را تأویل و حقیقت قرآن می‌گویند.

حقیقت قرآن و گمشده‌ی واقعی انسان

چند نفر سراغ دارید که در جستجوی حقیقت قرآن باشند؟ نمی‌گوییم که دنبال ترجمه و تفسیر نباشد، ولی وقتی سراغ آن‌ها می‌رود، به دنبال تأویل و حقیقت قرآن باشد. در هر جلسه‌ای که می‌نشیند، در آن جلسه دنبال این باشد که خودش را پیدا کند. اگر قرآن و روایت می‌خواند، خودش را در آن پیدا کند. اگر منبر و روضه گوش می‌کند، خودش را در آن پیدا کند.

حضرت علی (ع) فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشِدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَصَلَ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا»²

تعجب می‌کنم از کسی که وقتی گمشده‌ای دارد به دنبال گمشده‌اش می‌گردد؛ ولی خودش گم است و به دنبال خودش نمی‌گردد.

انسان این در و آن در می‌زند، اما دنبال خودش نمی‌گردد، بلکه دنبال چیزهای دیگر می‌گردد. چرا؟ چون خودش مخفی است. حقیقت جانش پنهان و ناخودآگاه است. همه‌ی ما و شما به دنبال رسیدن به سعادت هستیم. این خبری است که قرآن و انبیا داده‌اند. اگر این خبر را نداده بودند، نمی‌فهمیدیم. ما دنبال بهشت می‌گردیم. اگر قبل از این که این خبر را بگوییم، می‌گفتیم: بگو دنبال چه هستی؟ نمی‌توانستی بگویی. مگر اینکه جایی شنیده بودی. مگر می‌شود انسان را همین طوری رها کنند و بگویند: خودت برو!؟

انسان دنبال بهشت، خوشبختی و سعادت است³؛ اما نمی‌فهمد که دنبال سعادت است و دنبال غذا، شکم، شهوت، پول، خانه، ثروت و این چیزها می‌رود. اگر بگویند: چه می‌خواهی؟! می‌گوید: پول می‌خواهم زیرا هر کسی که پول دارد، خوشبخت است. می‌گوییم: پس تو دنبال پول نمی‌گردی، بلکه دنبال خوشبختی می‌گردی. این انتقال، به این راحتی حاصل نمی‌شود، که از این جا به آن جا منتقل شود، باید انسان را بالا بیاورند، یک کسی را می‌خواهد تا دست انسان را بگیرد و او را از پول، شکم و شهوت به سعادت و کمال برساند. به او بگوید: تو این‌ها را نمی‌خواهی، تو کمال، سعادت و خوشبختی را می‌خواهی. ولی تو فکر می‌کنی که کمال و سعادت و خوشبختی‌ات در این است. این خبر را ما گفتیم، حالا شما باید این را با برهان وجدانی خودت بفهمی.

². غرر الحکم: 1/460؛ عیون الحکم: 1/329.

³ أَلَا إِنَّهُ لَيَسْ لَأَنْفُسِكُمْ تَمَنَّ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبْتَغُوهَا إِلَّا بِهَا (غرر الحکم: 1/177؛ عیون الحکم: 1/108).

چه کسی می‌تواند ما را به خودشناسی برساند؟

سوالی که جلسه‌ی قبل هم مطرح شد، اما فرصت پاسخش نبود، این بود که، از کجا بفهمیم چه کسی می‌تواند ما را در جهت خودشناسی یاری دهد و ما را به خودشناسی برساند؟ این را از کجا بفهمیم؟ همه‌ی این مطالبی که در اهمیّت و ضرورت خودشناسی گفتیم، خوب و عالی بود، اما از کجا بفهمیم چه کسی می‌تواند ما را یاری کند؟ چطور به افراد اعتماد کنیم؟ از کجا بدانیم این فرد به حقایق رسیده و می‌تواند ما را به حقایق برساند؟

این، از مشکل‌ترین سؤالات است. پاسخ به این سؤال، از مشکل‌ترین پاسخ‌هاست. اما در عین حال ساده‌ترین جواب را دارد. از این ساده‌تر دیگر وجود ندارد. و آن جواب این است: **هر کس که شما را به خودشناسی رساند، او همان کسی است که می‌تواند به شما یاری برساند.**

لازم نیست قبل از شناخت حق، اهل حق را بشناسی. اگر این‌طور بود، هیچ کس، هیچ وقت به حق نمی‌رسید. زیرا در آن‌صورت اگر کسی بخواهد حق را بشناسد، اوّل باید ببیند اهل حق کیست، و اگر بخواهد آن را ببیند، باید اوّل حق را بشناسد! بنا بر این حضرت علی (ع) فرمود:

« اِعْرِفِ الْحَقَّ، تَعْرِفِ أَهْلَهُ »⁴

اوّل حق را بشناس، بعد اهل حق را می‌شناسی.

خودشناسی، علمی است که شما را به خودت ارجاع می‌دهد و از درون شما به شما خبر می‌دهد. تایید و تصدیق خبر، بر عهده‌ی خود شماست. اگر الان کسی به شما بگوید: در درون شما این حقیقت وجود دارد که همه‌ی شما تشنه‌ی ورود به جهنّم هستید، شما متوجه می‌شوی که این آدم عوضی است و خبر عوضی هم می‌دهد، حرف‌های عوضی بو می‌دهند و برای شما معلوم می‌شوند. البته در خودشناسی این‌گونه است، نه در غیر خودشناسی. چرا؟ چون از شما دارد خبر می‌دهد و می‌گوید: در درون شما این واقعیّت هست. شما یک مراجعه به خودت می‌کنی و می‌گویی: این حرف غلط است. اما اگر سراغ قرآن آمدی، قرآن می‌فرماید: همه‌ی شما تشنه‌ی کمال و سعادت هستید و بهشت را دوست دارید و می‌خواهید به بهشت بروید. یک مراجعه به خودت می‌کنی و می‌بینی که درست است. آیا این‌گونه دیگر کسی می‌تواند شما را گول بزند؟

⁴. الامالی (للمفید): 1/3.

هر کس، هر کجا بحث خودشناسی کرد، شرکت کن. اگر در خودت پیدا کردی، یافتی، فهمیدی و درست بود، همان خودشناسی است. اگر دیدی پرت و پلا می‌گوید و یک چیزی می‌گوید که در درون شما اصلاً نیست، می‌فهمی که او اهل حق نیست. بنابراین در ابتدا، شناخت اهل حق لازم نیست.

یک موقع شما می‌خواهی دستورالعمل بگیری، به شما می‌گویند: «این کار را من می‌گویم انجام بده و تو بگو چشم»، به این می‌گوییم دستورالعمل تعبدی. این جا باید معلوم شود که این آقا چه کاره است. آیا صلاحیت این که بگوید این کار را بکن و شما چشم بسته بگویی چشم را دارد یا نه. اما یک موقع نمی‌خواهد این کار را بکند، مثلاً بحث خودشناسی و شناخت است، می‌خواهد به شما خبر بدهد و کار تایید و تصدیق کردن خبر هم بر عهده‌ی شماست. می‌گوید: «در درون شما الان این است که می‌خواهی به بهشت برسی و از جهنم بیزاری، علت این هم که این‌جا آمده‌ای همین است. می‌خواهی سختی‌ها، فشارها، مصیبت‌ها و گرفتاری‌هایی که داری، همه برطرف شود و تبدیل به خوشی، راحتی، سعادت، کمال، لذت و منفعت شود. برای همین این‌جا آمده‌ای». شما یک مراجعه به خودت می‌کنی و تصدیق یا رد می‌کنی. برای تشخیص صحت این مطالب به کس دیگری، اصلاً نمی‌شود مراجعه کرد.

یک موقع می‌گوییم، حیوانات این چنین هستند، شما باید به یک جای دیگر مراجعه کنی، تا بفهمی که حیوانات این طور هستند یا نه. اگر امام معصوم بگوید که حیوانات این‌طوری هستند، باید قبول کنی. شما به کجای وجودت می‌خواهی مراجعه کنی تا نسبت به گاو شناسی، گربه شناسی، شیر شناسی و یاپلنگ شناسی آگاهی پیدا کنی؟ این‌ها مربوط به خارج است و در درون شما نیست، چون شما انسان هستی. برای گیاه شناسی و حیوان شناسی، شما باید به گیاه شناس و حیوان شناس مراجعه کنید، اما بحث ما، بحث انسان شناسی است. پس باید به خودت مراجعه کنی.

نگو که به قرآن و اهل بیت مراجعه می‌کنم؛ چون خود اهل بیت دارند شما را به خودت ارجاع می‌دهند و آن‌ها گفته‌اند این حقیقت در درون شما هست. وقتی از خودمان خبر می‌دهند، باز شما می‌خواهی به آنها مراجعه کنی؟! خودش می‌گوید: برو حق را پیدا کن، سپس اهل حق را می‌شناسی و خواهی فهمید که من همراه حق هستم.

«عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»⁵

ائمه (ع) اشاره کرده‌اند؛ حال شما این انگشت اشاره را امتداد بده، ببین به کجا می‌رسد؛ مراد آن‌ها چه بوده است و حقیقت کجاست. چرا این در و آن در می‌زنی؟! خودت را در کلام ائمه (ع) و قرآن پیدا کن. بنابراین، قرآن آینه‌ی تمام‌نمای انسان است. به همین دلیل می‌تواند انسان را هدایت کند و گرنه بین قرآن مکتوب و جان انسان، رابطه‌ای برقرار نمی‌شد.

⁵ الفصول المختارة: 1/97؛ بحار الانوار: 10/432.

باید قرآن کریم، آینه‌ی جان ما باشد، تا ما بتوانیم خودمان را در آن پیدا کنیم و هدایت شویم و قرآن را بفهمیم. **فهمیدن قرآن به این معناست که ما خودمان را در آن پیدا کنیم.** پس انسان، «قرآن دارایی جان» است. هر یک از شما یک «قرآن جان‌دار» هستید. ولی قرآن‌های جان‌دار، دو نوع‌اند. قرآن ناطق و قرآن صامت. کسانی که همه‌ی وجودشان را پیدا کرده‌اند و هیچ گمشده‌ای در وجودشان ندارند، قرآن ناطق‌اند. ولی ما که هنوز خودمان را پیدا نکرده‌ایم، قرآن صامت هستیم. ائمه‌ی معصومین علیهم السلام، انسان‌های کامل هستند. آنها به کمال و مقصدشان رسیده‌اند و وارد در بهشت سعادت خود شده‌اند. یعنی دریچه‌های بهشت سعادت درونشان، به روی آنها باز شده است و هیچ در بسته‌ای وجود ندارد. این افراد، قرآن ناطق هستند^۶. اما در مورد ما، هنوز درها بسته است. بنابراین حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که وقتی گمشده‌ای دارد به دنبال گمشده‌اش می‌گردد؛ ولی خودش گم است و به دنبال خودش نمی‌گردد».

«دست حسرت‌گزی از یک درمت فوت شود
ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند،
هیچت از عمر تلف کرده پشیمانی نیست
بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست
مردم افکن تر ازین غول بیابانی نیست»
حذر از پیروی نفس که در راه خدای

مواع فهمیدن

مانند همان ماشینی که مثال زدیم و گفتیم که وقتی وسط راه خراب می‌شود و می‌ماند، شما باید زود بررسی کنی و علت آن را بفهمی، زمانی هم که حرف را گوش می‌کنی، اما نمی‌فهمی، باید زود فکر کنی، ببینی دلیلش چیست؟ آیا گرسنه هستی؟ آیا خوابت می‌آید، یا خیلی خسته شده‌ای؟ آیا فشار خونت پایین آمده است؟ آیا به خاطر فصل بهار است؟ آیا بخاطر این است که حجامت نکرده‌ای؟ همه‌ی این موارد می‌توانند اثر داشته باشند. یک گیری در یک جایی هست. بعضی‌ها را خودت می‌توانی تشخیص دهی که الان که این مطالب را متوجه نمی‌شوم، به خاطر این است که گرسنه‌ام، تشنه‌ام، خوابم می‌آید و ... گاهی قند خون پایین می‌آید، گاهی فشار خون بالا می‌رود و ... همه‌ی این مسائل به هم ربط دارد. مواردی هم هست که شما متوجه آنها نمی‌شوی و باید به پزشک مراجعه کنی.

وقتی به پزشک مراجعه می‌کنی، پزشک به عنوان مثال می‌گوید: شما کم خون هستی و این کم خونی، مزمن هم هست، سال‌ها با شما بوده و شما فکر می‌کردی که همه این‌طور هستند، نه! همه این‌طور نیستند، به خودت رسیدگی کن، در نتیجه، خوب می‌شوی. اما چیزهایی هست که اگر به دکتر هم مراجعه کنی، فایده ندارد، بلکه باید نگاه کنی ببینی روایات چه فرموده‌اند. به عنوان مثال، در روایات

^۶ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ هَذَا كَلَامُ اللَّهِ الصَّامِتُ (بحار الانوار: 30/546)

آمده است که حجامت کنید. شاید این شخص، دکتری هست که خودش اصلاً حجامت نکرده است. فصل بهار، فصل پر خون بدن است.

تمام این عالم حساب و کتاب دارد. آیا می‌دانید ما الان تحت تاثیر چه نیروهایی در این عالم هستیم؟ چه چیزی باعث می‌شود آب دریا پایین برود یا بالا بیاید؟ آب، جزر و مد پیدا می‌کند. اگر شما این کلمه‌ی جزر و مد را از نظر علمی نشنیده بودی اصلاً قبول می‌کردی؟ شب که می‌شود یک جور است و روز که می‌شود یک جور دیگر است. پایین که می‌رود ماهی‌ها می‌ریزند بیرون و می‌میرند. اگر این را ندیده بودی که در تلویزیون می‌گوید، باران ماهی آمده، از آسمان ماهی ریخته، آیا قبول می‌کردی؟ این عالم قوانینی دارد، که ما از بسیاری از قوانین آن بی‌خبر هستیم.

شخصی سخته کرده بود، کسی که اهل حجامت بوده از راه رسید، مشاهده کرد که این شخص روی فرمان ماشین افتاده است، همان جا وسایل خود را در آورد و او را حجامت کرد. این شخص از حالت سخته برگشت و حالش خوب شد. اما ما می‌گوییم نمی‌شود، خودش که مرده است یک تیغ هم به پشتش بکشی، خونش هم می‌افتد گردنت! درباره‌ی حجامت هفتصد روایت داریم. اما بسیاری از مسائل رعایت نمی‌شود. ما گمان می‌کنیم در مسیر خدا قدم برداشتن به این است که ما فقط نماز بخوانیم، روزه بگیریم و حج برویم. نه، باید درست غذا بخوری، باید مسائل طبّی، بهداشتی و پزشکی را هم رعایت کنی، که اگر رعایت نکنی، کم می‌آوری.

بدن شما مثل ماشین است. وقتی این ماشین خراب می‌شود، چطور به آن رسیدگی می‌کنی؟ به کارشناس خودرو مراجعه می‌کنی؛ ماشین روغن و بنزین می‌خواهد، باید به آن رسیدگی کنی.

گاهی آب و روغن بدن ما با مشکل مواجه می‌شود. گاهی می‌بینی که شخصی خیلی شاد و سرحال است و شخصی دیگر، افسرده، پکر، گرفته و بی‌حال است. او خیال می‌کند دین و ایمانش کم است. نه، به این چیزها کاری ندارد. اول برو و مسائلت را حل کن، مشکلات جسمی و روانی، و مشکلات اعصاب را حل کن. دلیل بسیاری از بیماری‌ها، مشکلات عصبی و روانی است که در بحث‌های آینده، جایگاه هر یک از این مباحث را باز خواهیم کرد و درباره‌ی آنها بحث و گفت‌وگو می‌کنیم؛ که اصلاً روان چیست؟ فرق روان با روح در چیست؟ جایگاه روان پزشکی کجاست؟ جایگاه انبیا کجاست؟ وظیفه‌ی یک روانپزشک چیست؟ وظیفه‌ی انبیا چیست؟ همه‌ی این مطالب را ان شاء الله در آینده مورد بحث قرار می‌دهیم.

به این جا رسیدیم که همه‌ی ما به دنبال بهشتیم و از جهنم فراری هستیم. این بهشت در اعماق وجود ماست که تا آن را بیرون نکشند و به ما نشان ندهند، به آن منتقل نمی‌شویم. این، فعلاً برای این جلسه کافی است. تا در جلسه‌ی آینده به تدریج، این بهشت موجود در درون جان خودمان را بیرون بکشیم، تا بفهمیم که این بهشت اصلاً چیست و در کجا قرار دارد؟ راه رسیدن به این بهشت چیست؟ همه‌ی این مطالب را کم کم از درون خودمان بیرون می‌آوریم؛ ا در آن فریزر یخچال را می‌خواهیم باز

کنیم و بروشور آن را یکی یکی ورق بزنییم. این قرآن، همان بروشور است. یکی یکی ورق می‌زنییم. با ورق زدن این قرآن مکتوب بیرونی، آن کتاب قرآن درون ما هم ورق می‌خورد، تا ان شاء الله به ختم قرآن نائل شویم.